

## نامه ی سرگشاده ، به آقای اسماعیل خویی

مازیار تیوری

آذر ۱۳۹۰ - دسامبر ۲۰۱۱

آقای اسماعیل خویی عزیز !

امضای تان را ، در پای « بیانیه جمعی از شاعران، نویسندگان و کوشندگان سیاسی برای دفاع از آزادی بیان » (۱) دیدم . گرچه ، چندان تعجب نکردم \*۱ . اما سخت متأسف شدم .

نمی دانم چرا ، با دیدن نامتان ، در آن بیانیه ( بی اختیار ) به یاد «نیما» افتادم و امضایی که بر پای « یکی از اعلامیه های هواداران حزب توده ایران » نهاده بود . همانی که سرو صدای آل احمد را در آورد ، تا در خطاب به نیما بنویسد :

« ... من هرچه فکر می کنم تا ببینم بین شما و ... امضاء کنندگان آن ورقه ، چه وجه تشابهی هست به جایی نرسیدم . در میان امضاء کنندگان ، گذشته از ... " آن دسته " ای که راه خودشان را می روند و حَرَجی بر آن ها نیست ، کسان دیگری هم هستند که نه می توان گفت « آن دسته » ای هستند و نه می توان گفت بچه هایی هستند که ... عنان کار خویش را به دیگری بسپارند . و شما نیز یکی از آن ها هستید ... » (۲)

جناب خویی عزیز !

بر آن نبودم که وارد این معرکه شوم .

شنیده اید که ، سر درد نکرده را دستمال نمی بندند . به لیست امضاء کنندگان نامه ( صرفنظر از برخی نام ها ) نظری بیندازید ، تا دلایل این «پرهیز» بر شما معلوم شود . آخر ، وقتی که نه پشت تان به جایی گرم باشد، نه زیر چتر حمایتی حزب و گروه و دسته ای قرار داشته باشید و نه سینه چاکانی زیر فرمان تان باشند ( تا « گذر» سایت های اینترنتی را ، به حمایت از شما « فُرُق » کنند) ورود به چنین « ماجرا» یی ، مصداق عینی با شاخ کرگدن طرف شدن نیست؟

به رغم این ، می بینید که ، آگاهانه وارد معرکه شده ام . یعنی، پیه هر آن چه پیش آید را به تنم مالیده ام .

آن «بیانیه» ( ظاهر آ ) دلنگران تعرض به « آزادی اندیشه و بیان » است . اما، گمان می کنید ، واقعیت همان است که می نماید ؟ یعنی ، « نویسنده » ای، به گناه «دگر اندیشی» ، به دار « تفتیش عقاید » و « اختناق » آویخته شده است؟! و یا ...؟

بگذارید ، ببینیم ماجرا از چه قرار است .

آقای علی میرفطروس (حدود چهار هفته ی قبل ) در « نامه ای» ، ( خطاب به لیندسی گراهام ، سناتور

جمهوری خواه آمریکا ( دولت آمریکا و متحدینش را ، به « حمله ی نظامی به ایران» تشویق کرد.

این نامه ، با عنوان « چرا با حملهء نظامی به رژیم ایران موافق هستیم؟ » ، در بسیاری از سایت ها و وبلاگ های فارسی زبان درج شده است . ( ۳ )

علی میرفطروس ، با انتخاب عنوان « چرا با حملهء نظامی به رژیم ایران موافق هستیم؟ » ، نه تنها ، به دولتمردان آمریکا فراخوان حمله ی نظامی به ایران می دهد ، بلکه ، با برشمردن دلایلی کاملاً انسانی ! [ یعنی ، ذکر آمار تصادفات ، مرگ و میر ناشی از آلودگی هوا و ... در ایران ] مشکل وجدانی و اخلاقی ژنرال های امریکایی ( در مواجهه با ضایعات انسانی و زیستی چنین حمله ای ) را نیز حل می کند !

«نامه ی فراخوان جنگ » ، با واکنش اعتراضی وجدان های بیدار جامعه روشنفکری ایران رو به رو می شود .

از جمله ، آقای ناصر زراعتی ، در یادداشتی ( تحت عنوان « حمله نظامی؟ یا جنگ ؟ » ) نقدی انتقادی ( و در عین حال ، متین و معتدل ) بر « فراخوان حمله نظامی به ایران» قلمی می کند . ( ۴ )

متعاقب اعتراضات و افشاگری های اهل قلم ، بوی عَفَن جنگ طلبی نویسنده ی مقاله ی « چرا با حملهء نظامی به رژیم ایران موافق هستیم؟ » ، آن چنان در فضای روشنفکری ایران می پیچد ، که حتی مشام نویسنده ی مقاله را نیز ( ظاهراً ) می آزارد . از این رو ، در عملیاتی محیر العقول ( و البته شتابزده ) عنوان آن « نامه » را ، از « چرا با حملهء نظامی به رژیم ایران موافق هستیم؟ » به « چرا حمله ی نظامی به رژیم ایران ؟ » تغییر می دهد ؛ تا ( به گمان خود ) آثار جرم را پاک کند . ( ۵ )

علی میرفطروس ، آن گاه ، نوشته ی دیگری ( با نام « بودن»؟ یا «نبودن» جمهوری اسلامی؟ مسئله این است! » \* ۶ ) در پاسخ به منتقدینش قلمی می کند ؛ تا ، هم خَلط مبحث کند و ( از این رهگذر ) از بار آن «رسوایی» بکاهد و هم ( با « سبک - سنگین » کردن واکنش جامعه ی روشنفکری ایران ) نوع ، لحن و آهنگ نوشته های بعدی اش ( در یورش به منتقدینش ) را سامان دهد .

سهام آقای ناصر زراعتی ( تا این جای ماجرا ) عبارتی ( به صورت یک ترفند نوشتاری ) است ، که در زیر نویس شماره ی ۲ مقاله ی مذکور ( به شرح زیر ) آمده است :

میرفطروس : « از جمله نویسنده ی ناکامی در « زراعتی » بی حاصل- کوشیده است تا تعبیری وارونه از مقاله ام بدست دهد! » .

می بینیم ، آدمی که ( در حرف ) آن همه ، از «آزادگی» و « فضیلت » و « اخلاق» دم می زند ( در عمل ) حتی نقدی معتدل و متین ، برنوشته اش را تاب نمی آورد ، که سهل است ، کینه توزانه به ناسزاگویی دست می یازد .

فراز دیگری ، از مقاله ی مذکور علی میرفطروس را ، بازنویسی می کنم ، تا ببینید ، به جای روشنفکر اهل قلم ، با چه کسی طرف هستیم :

میرفطروس : « مقالهء من ... باعث گردیده تا نقاب از چهرهء ترفندها و سفسطه بازی های کسانی برافتد که درپس پُشت «صلح طلبی» و شعار «وا و وطن!» ، شعارها و منافع رژیم جمهوری اسلامی را به پیش می برند.»

یعنی ( به یقین علی میرفطروس ) کسانی که به نقد انتقادی مقاله ی « چرا با حمله نظامی به رژیم ایران موافق هستیم؟ » نشسته اند، نه تنها « سفسطه باز» و اهل « ترفند » هستند ، بلکه « منافع رژیم جمهوری اسلامی را [ نیز ] به پیش می برند » !!

چشم امضاء کنندگان « بیانیه جمعی از شاعران و ... » ، روشن !

بگذریم و به دنباله ی ماجرا بپردازیم :

در همین اوضاع و احوال ، نامه ی دکتر صمدانی ( مسئول دانشگاه آمریکایی گلوبال ) در ربط با ، بازپس گیری دکترای افتخاری علی میرفطروس ، در بسیاری از سامانه های اینترنتی و وبلاگ ها ، درج می شود. ( ۷ )

نشر عمومی این نامه کافی بود ، تا علی میرفطروس همه ی توانمندی های قدمی و قلمی اش را ، علیه دکتر صمدانی به کارگیرد.

گرچه ، نامه ی علی میرفطروس، به سناتور جمهوری خواه آمریکا و فراخوان حمله ی نظامی به ایران ، سپس تغییر عنوان نامه و ، به دنبالش ، انکار ( از بیخ و بن ) این فراخوان و حتی طلبکار شدن ، از منتقدین آن نامه ی رسوا و ... از اهمیتی ویژه برخوردار است و جا دارد که ( به منظور نشان دان چشمه ی دیگری ، از شعبده ی فرهنگی - ادبی ! آقای محقق تاریخ ! ) به آن پرداخته شود؛ اما، مورد مهمتر ، موضوع «نفس کش» طلبی و «باج خواهی» قلمی علی میرفطروس ، در فضای فکری و فرهنگی ایرانیان خارج کشور است.

پس از درج نامه ی دکتر صمدانی ، علی میرفطروس ، مقاله ای تحت عنوان ( درباره اطلاعیه «روزنامه انقلاب اسلامی» آقای «ابوالحسن بنی صدر» ! ۸ ) در سامانه ی اینترنتی اش درج می کند و در آن ، نشر نامه ی دکتر صمدانی را ، « توطئه و فشار انگیز یسیون کلیسائی »! می خواند .

این که ، انعکاس یک اطلاعیه ، در یک سامانه ی اینترنتی ( که علت وجود ی اش ، گردش آزاد اطلاعات است ) چه ربطی به «توطئه و انگیز یسیون» ، دارد - دست کم - بر من معلوم نیست ! شما را ، نمی دانم.

میرفطروس ، در همین مقاله ( با بهره گرفتن از شعر شاملو ) می نویسد :

« هر گاو گند چاله [کذا] دهانی، آتشفشان روشن خشمی شد». ( ۸ )

می پرسم ، تقابلی از این دست با منتقدین ، در کجای « اصل آزادی بی حد و حصر بیان و اندیشه » قرار دارد؟!

اگر نویسنده ای ، نسبت به دیدگاه های علی میرفطروس ، نگاهی انتقادی داشته باشد ، « گاو گند چال دهان » است؟!

جناب محقق تاریخ ! که از نشر گسترده ی اطلاعیه ی باز پس گیری دکترای افتخاری اش ، سخت کلافه می شود ، ( به هم ریخته و عصبی ) زبان هتاک اش را ، علیه دکتر صمدانی نیز فعال می کند . از جمله ( به نقل از دوستان دانشگاهی اش ! ) می نویسد :  
«گلوبال یونیورسیتی» اساساً دانشگاه نیست بلکه دگانی است ... توسط فردی بنام «دکتر صمدانی» که

فاقد صلاحیت علمی و اخلاقی است و در آمریکا «شهره آفاق» است . البته ، پس از آن که طوفان خشم آقای محقق تاریخ ! فروکش کرد (احتمالاً ، به توصیه عقلای قوم ! ) آن الفاظ توهین آمیز را ( که در مورد دکتر صمدانی نوشته بود ) از متن مقاله ی فوق الذکر حذف می کند و به جایش چند نقطه می گذارد و متن جدید را ، در تارنمایش منعکس می کند .

میرفطروس ( در بخش دیگری از مقاله اش ) در مورد دکتر صمدانی می نویسد:

« باآنکه نشانی مکاتباتی من در تارنمای نگارنده موجود و مشهود است، اما، من، هنوز از طرف مسئول آن « دانشگاه؟»، کتباً و رسماً هیچ نامه ای دریافت نکرده ام، بنابراین: بسیار سؤال انگیز است که «حکم» مزبور، ابتداء، در روزنامه «انقلاب اسلامی» آقای بنی صدر منتشر شده! که نشانه نوعی تبنانی و توطئه و خصوصاً کژفهمی آقای صمدانی در درک درست مقاله ام و همدستی وی با " خمینی اوران ایرانسوز" می تواند باشد، لذا، من، پیشاپیش، این «دکترای افتخاری» راپاره کرده و به " زباله دانی تاریخ" ریخته ام!»

۱- علی میرفطروس ، راست نمی گوید . آقای صمدانی ، متن انگلیسی نامه ی سلب دکترای افتخاری میرفطروس را ، طی ای - میل ی برایش ارسال کرده است . «فوروارد» این ای - میل ( توسط یکی از فعالان سیاسی) به آدرس اینترنتی من و بسیاری دیگر، فرستاده شده است .

۲- می بینیم که، رویداد بازپس گیری دکترای افتخاری ، برای علی میرفطروس آن چنان فاجعه بار آمده است که ، درج آن مقاله ( در سامانه اینترنتی انقلاب اسلامی ) را « نوعی توطئه و تبنانی » ! بین دکتر صمدانی و مسئولین سایت انقلاب اسلامی ، ارزیابی می کند. در حالی که ، متن نامه مورد گفتگو ، در بسیاری از سامانه های اینترنتی دیگر نیز درج شده است.

در واقع ، نشر نامه ی دکتر صمدانی ( در سامانه ی اینترنتی انقلاب اسلامی ) فرصت طلایی و بهانه ی مناسب را ، در اختیار میرفطروس می گذارد ، تا آن را توطئه ی دکتر بنی صدر و اصلاح طلبان ، علیه خود وانمود کند و ( از این رهگذر ) با مظلوم نمایی ، بخشی از روشنفکران سکولار را، با خود همراه سازد . (نگاهی به متن « بیانیه ی جمعی ... » و دو - سه مقاله اخیر میرفطروس ببندازید ، تا به عرض برسید.)

جناب اسماعیل خویی عزیز !

انگیزه شما و کسانی که « بیانیه جمعی از شاعران، نویسندگان و ... » را امضاء کرده اند (ظاهراً ) دفاع از «اصل آزادی بی حد و حصر بیان» است . بسیار خوب ! من هم ، تا این جا ( بی «اما» و «چرا» ) با شما موافقم .

اما - می پرسم - جز این است که ، نقد دیدگاه ها و نوشته های دیگران ( از جمله علی میرفطروس ) نیز ، مشمول «اصل آزادی بی حد و حصر بیان» می شود؟ ( شما که استاد فلسفه هستید ، باید بهتر بدانید که مهمترین ویژگی جامعه ی مدرن ، « خرد نقاد » است.)

به بیان دیگر ( عطف به « اصل آزادی بی حد و حصر بیان» ) نویسندگان دیگر هم « آزاد » اند ، دیدگاه های آقای میرفطروس را نقد کنند و در مخالفت با آن بنویسند.

در سطور بالا نشان دادم که ، علی میرفطروس ، به چه راحتی و فارغ البالی ، قلم هتاکش را ، علیه منتقدینش ( در این جا ، آقای ناصر زراعتی ) فعال می کند . و دیدیم که تنها جرم آقای ناصر زراعتی ،

نقد انتقادی آن نامه ی رسوا بود .

می پرسم : چه گونه است که توهین علی میرفطروس ، به ناصر زراعتی ، از سوی شما و امضاء کنندگان « بیانیه » ، مسکوت می ماند ؛ اما ، نقد « نامه ی فراخوان حمله نظامی به ایران » ( از سوی منتقدین علی میرفطروس ) خدشه دار شدن « اصل آزادی بی حد و حصر بیان » ارزیابی می شود؟!!

این را به حساب ، « یک شهر و دو نرخ » بگذاریم ؟ یا بپذیریم که ، شما و برخی دیگر از امضاء کنندگان آن « بیانیه » ، بازی خورده اید؟!!

حیرت آور این که ، در آن « بیانیه » ، اقدام معترضان علی میرفطروس ( در نقد مواضع جنگ طلبانه ی او ) ، به « چماق کشی برای تهدید دگراندیشان و بستن دهان ها » تعبیر شده است !

می پرسم : گمان نمی کنید ، « چماق کشی برای تهدید دگراندیشان و بستن دهان ها » ، هدفی است که « بیانیه » ی امضاء شده از سوی شما و دیگران ، تعقیبش می کند؟!!

جناب خوبی عزیز !

دکترای افتخاری مورد گفتگو ( چند سال پیش ) از سوی « دانشگاه آمریکایی گلوبال » ، به علی میرفطروس ارزانی شد. امروز این عنوان ، بنا به دلایلی ( در ربط با پرنسپ های دانشگاه ) از ایشان پس گرفته شد.

می پرسم : کجای این قضیه ی بسیار ساده ، بوی « تبنانی و توطئه و فشار انگیز یسیون کلیسائی » می دهد؟!!

نمی دانم ، شما « بیانیه ی جمعی از شاعران و ... » خوانده اید ؟ یا ، تنها به اعتبار دوستی و سابقه ی اُلفت و ملاحظاتی از این دست ( ناخوانده ) امضایش کرده اید؟! و ، باز ، نمی دانم که آیا ( اساساً ) در جریان مآوِقع قرار گرفته اید ، یا نه ؟

در بیانیه ای که امضاء شما ، در صدر آن دیده می شود ، دکتر صمدانی ( تنها ، به جرم بازپس گرفتن دکترای افتخاری ، از علی میرفطروس ) ، هم در عداد « مُفتشان و لابی های حکومت اسلامی » در آمده است و هم در شمار « بازجویان امنیتی رژیم » !

می گوئید نه ؟ متن زیر را ( که بخشی از اعلامیه امضاء شده از سوی شماست ) از نظر بگذرانید :

« ایرانیانی همچون نبوی ها ، گنجی ها و صمدانی ها که در کشورهای غربی می کوشند به صورت مُفتش و لابی حکومت اسلامی عمل کنند و جلوی ابراز نظر و کوشش های مخالفان جدی رژیم را بگیرند ، چه تفاوتی با بازجویان امنیتی رژیم در درون ایران دارند؟ یکی فتوا به قتل سلمان رشدی می دهد و این دیگری از یک پژوهشگر خلع دکترای افتخاری می کند! »

جناب اسماعیل خوبی !

بگذارید مآوِقع را کمی بشکافم . دکتر صمدانی ( چند سال پیش ) بر اساس ضوابط دانشگاه آمریکایی گلوبال ، به آقای میرفطروس ، دکترای افتخاری ارزانی می دارد. آقای میرفطروس ، در تمام این چند سال ، از آن « دکترای افتخاری » برای خود ، شأن علمی و ادبی می سازد و ( از زبان و قلم

ابوابجمعی اش) با عنوان «دکتر علی میرفطروس» ، در مطبوعات و رسانه های همگانی حضور می یابد. تا این جای ماجرا ( ناگفته پیداست که ) دکتر صمدانی، نه تنها «مفتش و لابی جمهوری اسلامی و همسنگ بازجوهای امنیتی رژیم» نیست ؛ که سهل است ، از فرهیختگان و فرزنانگان است و دانشگاه گلوبال نیز، از معتبرترین دانشگاه های آمریکا به شمار می آید !

پس از نشر مقاله ی «چرا با حملهء نظامی به رژیم ایران موافق هستیم؟» ، دکتر صمدانی ( که این مقاله و اهدافش را ، در تخالف با ضوابط و معیارهای دانشگاه گلوبال می بیند ) طی نامه ای ، دکترای افتخاری اهداء شده را ، از آقای میرفطروس ، پس می گیرد.

درست از همین لحظه است که ، دکتر صمدانی ، هم «مفتش» می شود ، هم «لابی جمهوری اسلامی» و هم ، همسنگ «بازجویان امنیتی رژیم» !!

و البته ، کسی ( از امضاء کنندگان «بیانیه جمعی از شاعران و ... » ) از آقای میرفطروس نپرسید : شما که مدعی هستید ، «این تیتراژ دکترای است که باید به من افتخارکننده برعکس! » ، چرا ، به خاطر از دست دادن تیتراژ ناقابل ! دکترای افتخاری ، این همه خود را به «در» و «دیوار» می زنید و علیه منتقدان تان پرونده سازی می کنید ؟ و ( تأمل برانگیزتر ، این که ) چرا ، از سالهای دور [یعنی، پیش از دریافت دکترای افتخاری از دانشگاه گلوبال ] در هرفرصتی این توهم را در خواننده به وجود می آورید که ، از دانشگاه «سوربن پاریس» دکتر گرفته اید ! ( نمونه بدهم :

علی میرفطروس ، در صفحه ۲۶ کتاب «رو در رو با تاریخ ، چاپ اول، ۱۹۹۹، نشر نیما» می نویسد :

«از جمله کارهایی که در دست دارم ... رساله مفصل " جنبش حروفیه " است ، که در واقع رساله ی دکترای بنده ، در دانشگاه سوربن است . »

من نمی دانم ، عنوان «دکتر» ، برای دارندگانش چه معجزه ای کرد ، که «نداشته اش» برای آقای میرفطروس بکند!

جناب خوبی عزیز !

حکایت «بیانیه» ی امضاء شده از سوی شما ، همچنان باقی است . اما بگذارید ، نکته دیگری را هم ، با شما در میان بگذارم و زحمت را کم کنم.

نویسندگان «بیانیه» ، بیهوده و از سرِ بازیچه ، نام شما ( و چند اهل قلم دیگر ) را در آن ، به نمایش گذاشته اند. آن ها ، به درستی می دانند که نام اسماعیل خویی ، با خود حرمت و اعتبار می آورد و اگر پای «بیانیه» ای نهاده شود ، دست و دل خواننده را ، در «چون» و «چرا» کردن ، بر مدعیات آن «بیانیه» می لرزاند.

و درست ، در همین جاست که مسئولیت شما ( در برابر جامعه ی روشنفکری ایران) دو چندان می شود .

با احترام

مازیار تپوری - ۱۶ آذر ۱۳۹۰

ارجاعات :

۱- نامه های جلال آل، به کوشش علی دهباشی، مؤسسه انتشارات پیک، پائیز ۶۴، صص ۳۹-۴۸»

در اواخر بهار ۱۳۳۲، اعلامیه ای ( با عنوان دعوت برای تهیه ی مقدمات مسافرت به فستیوال بوخارست ) منتشر شد ، که امضای « نیما » را هم بر خود داشت. حزب توده ی ایران ، پشت این دعوت و اعلامیه قرار داشت.

این دو اعلامیه - به لحاظ مضمون - هیچ سنخیتی با هم ندارند.

۱\* - حسن نیت جناب خویی، گاه ، برایشان مسئله ساز می شود. آقای برقی - در نوشته ای - به یکی از این موارد اشاره دارد:

« همین چند سال پیش آقای امیرعباس فخر آور سازمانی را با همین نام کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایجاد کردند که هنوز هم به همین نام فعال است و سمینار میگذارد و بیانیه میدهد. چند سال پیش شاعر نامدارمان آقای اسماعیل خویی به دعوت همین سازمان در کنفراسی در آلمان شرکت کردند با شناختی که از ایشان داشتم بسیار بعید میدانستم که ایشان آگاهانه دعوت کسی را پذیرفته باشد که وابسته به راست ترین جناح سیاسی نو محافظه کاران آمریکا و مدافعان سر سخت اسرائیل است و این موضع خود را هم بی ریا و آشکارا اعلام میکند. از این روی با ایشان تماس گرفتم و همان گونه که حدس میزدم ایشان از هویت مدعوین خود بی اطلاع بود و گفتند این کار بر خطایی بوده و چون در سطح عام انجام شده توضیح عمومی هم لازم دارد که طی اعلامیه ای چنین کردند.»

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/12/132576.php>

2. <http://mirfetros.com/fa/?p=2715>

[http://greensecularsca.blogspot.com/2011/12/blog-post\\_05.html#more](http://greensecularsca.blogspot.com/2011/12/blog-post_05.html#more)

3. <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=41552>

4. <http://news.gooya.com/politics/archives/2011/11/131210.php>

5. <http://mirfetros.com/fa/?p=2322>

6. <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=41797>

7. <http://iranglobal.info/I-G.php?mid=2-71775>

8. <http://mirfetros.com/fa/?p=2474>